

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در مورد رکوع و سجده در روایت لاتعاد بود. عرض شد که در صدق عرفی و همین طور شرعی در رکوع و سجود، اتیان رکوع است به قصد جزئیت اما صرف انحنا و صرف سر به سجده گذاشتن نه به قصد جزئیت صلاة، این سجود و رکوع به حساب نمی آید. بنابراین دیگر منافاتی بین ادله و ادله وجوب سجود یا استحباب سجده در هنگام قرائت سور عزائم یا غیر عزائم، دیگر وجود ندارد تا اینکه ما قائل به تخصیص بشویم که لاتعاد الصلاة الا بهذه السجده که خب قائل به تخصیص شدند یا اینکه قائل به حکومت لاتعاد بر وجوب سجده عند استماع سور عزائم یا آیه سجده بشویم که بعضی ها قائل به حکومت قاعده و روایت لاتعاد شدند بر این وجوب سجده هنگام استماع سور

عزائم، بلکه هیچ کدام، هر دو مثبتین هستند و هیچ کدام بر همدیگر ناظر نیستند.

مطلبی که در اینجا هست این است که اگر شخصی قبل از سجده متوجه شود که رکوع را انجام نداده، خب در اینجا تجاوز از محل نیست و باید برگردد و رکوع را انجام بدهد. اما اگر سجده اول را انجام داد و سجده دوم را هم انجام داد، در اینجا اگر برگردد و رکوع را انجام بدهد خب طبعاً باید بگوییم که دو سجده او در اینجا لغو است و دو سجده دیگر باید انجام بدهد، این مشمول مستثنی به الا من السجود هست. اگر سجده را انجام ندهد خب سجده قبل از آن موقع خواهد بود و چون اصل اولی در اجزاء و شرایط ترتُّب است و ترتب ظرف نیست بلکه قید است در صلاة، چون در خیلی از موارد ممکن است ترتب به عنوان ظرف باشد نه به عنوان قید، مثلاً فرض کنید که در یوم النحر، در عید قربان رمی جمرات یا حلق یا ذبح، ترتب در اینجا لحاظ شده، اول باید رمی جمرات بکنند بعد ذبح کنند بعد حلق کنند، اینها هست. اما اگر فرض کنید که شخصی نسیاناً یکی از اینها را انجام بدهد فرض کنید که اول ذبح کند بعد رمی جمرات کند این اشکالی ندارد یا اینکه اول حلق کند بعد رمی

جمرات کند نسیاناً، این اشکال ندارد و بعد از احرام هم بیرون می‌آید حتی تعمدش هم، این اثم هست ولی باز ترتب آثار را حتی بر عمد هم دارد و این موجب بطلان حج و عدم خروج عن الاحرام نمی‌شود. اما فرض کنید که در مورد سعی بین صفا و مروه، این سعی اگر قبل از طواف باشد خب سعی باطل است. در اینجا ترتب قید است برای این، نه اینکه ظرف باشد. اما در مورد صلاة نه، چون اصل اولی در ترتب، قید است الا ما ثبت بالدلیل که در آنجا ظرف هست، در اینجا این اجزاء باید متوالیاً و مترتباً، احدهما علی الآخر، این در اینجا باید مورد لحاظ قرار بگیرد.

پس بنابراین سجده در اینجا باطل است وقتی که سجده باطل شد پس بنابراین مشمول لاتعاد خواهد بود چون اگر برگردد و دوباره بخواند یک سجده‌ای را انجام بدهد این خب دو سجده اضافی که رکن است، در اینجا مرتکب شده. اما اگر نه، بعد از سجده اولی این متذکر شود که رکوع را در اینجا اتیان نکرده، این در اینجا هنوز از محل تجاوز نکرده، عدم تجاوز عن المحل است. خب وقتی که از محل تجاوز نکرده اگر بخواند برگردد رکوع را اتیان کند

دوباره یک سجده بخواند انجام بدهد خب مشمول لاتعاد خواهد بود دیگر در اینجا، لاتعاد یعنی در اینجا داخل در مستثنی است نه داخل مستثنی منه یعنی الا فی القبلة و الطهور و الوقت و الركوع و السجود خب در اینجا یک سجده اضافی انجام داده و این داخل در مستثنی است باید بگوییم صلاة او باطل است.

اما در اینجا روایتی داریم که فقهاء از او تعبیر به لاتعاد صغیر می کنند و آن خبر منصور بن حازم است از امام صادق علیه السلام که سوال می کند عن رجل استیقن انه لم یرکع و هو بعد السجده که در سجود یا بعد از سجود در سجده اولی، این متیقن به عدم اتیان به رکوع است. حضرت می فرماید که لاتعاد، این بایستی که برگردد و رکوع را انجام بدهد و در اینجا رکوع مشمول این نخواهد بود.

اختلاف است در این قضیه:

بعضی ها قائل هستند بر اینکه روایت لاتعاد، یعنی همین روایت منصور بن حازم، شامل عمد نخواهد بود، چطور اینکه در لاتعاد کبیره هم، ما در آنجا عمد را خارج کردیم بلکه شامل سهو و نسیان است. و نسیان در رتبه اولی، اولاً و بالذات به نفس جزء باید

تعلق بگیرد یعنی خود نفس رکوع یا نفس سجود، این مورد برای نسیان باید واقع شود اما اگر شخصی تعمد بر سجده...

... انجام می‌دهد صحیحاً به تخیل این که در وقت و موقع آن است پس بنابراین این سجده را با حال یقین به تحقق و صحیحیت آن دارد انجام می‌دهد در حالتی که لاتعداد نسیان را می‌گیرد یا سهو در جزء را می‌گیرد پس مشمول نمی‌شود. لذا مشهور فتوای به اعاده صلاة دادند در این وقت. اگر کسی ترک رکوع کند و سجده را انجام بدهد، در اینجا این سجده عن سهو واقع نشده، این عن علم و یقین در اینجا سجده کرده.

جوابی که در اینجا می‌شود داد این است که درست است در اینجا سجده از روی یقین است اما ما در اینجا یک واسطه در ثبوت داریم که همان عدم اتیان به رکوع موجب علم به صحیحیت سجده در اینجا است. در واقع اگر عالم به عدم رکوع بود، این شخص اتیان به سجده نمی‌کرد. این اتیان به سجده مسبب از سهو در رکوع است چون در رکوع سهو

دارد لذا عالم به صحت سجده هست. اگر می دانست که رکوع را اتیان نکرده سجده نمی کرد. پس در اینجا علم او مستند به سهو است و علم او تنزیلاً لا علم است مثل اینکه فرض کنید که از اول سجده نکرده. سهواً سجده را ترک کرده و آن علمی احکام علم و یقین روی آن حمل می شود که آن علم علم حقیقی و واقعی باشد اما اگر شخصی در نظر خود بداند که سجده او صحیح است و این علم مستند به یک سهو دیگری است، این علم او هم لا علم خواهد بود.

حالا ما یک سوال می کنیم، فرض کنید یک شخصی عن علم یک سجده اضافی انجام می دهد چرا شارع این علم را لا علم فرض کرده است؟ چون این علم مستند به یک علم قبلی هست که علم قبلی او باطل است، یعنی دو علم در اینجا لحاظ شده:

علم اول اینکه یک سجده من انجام دادم، بر این اساس عن علم سجده دوم را انجام می دهم. این طور است دیگر. اما اگر علم اولش باطل بود یعنی علم به اینکه اتیان به سجده واحده کرده، این علم باطل است. علم دوم مستند به این علم، این علم لا علم فرض می شود. پس بنابراین با وجود علم، شارع

حکم به سهو کرده. به طور کلی در سهو اصلاً مساله همین طور است دیگر، یا در مورد نسیان هم این طور است. یک شخصی فراموش می کند در اینکه یک سجده انجام داده یا دو سجده انجام داده، نسیان ذکر خود را می کند، حکم شرعی چه است؟ عدم اتیان است دیگر، وقتی که از محل تجاوز نشده باید اتیان به سجده کند. آن وقت حالا اگر بعد از صلاة معلوم شد که نه، این سه تا سجده انجام داده، این را می گویند نسیان یا سهو. علم یا عدم العلم مستند به یک علم باطل است، به خلاف واقع هست. در اینجا هم این روایت شامل آن خواهد شد. پس بنابراین فتوای مشهور در اینجا بلاوجه خواهد بود.

علاوه بر اینکه، مضافاً بر اینکه آنچه که ما در روایات داریم لاتعداد الصلاة در [لاتعداد] صغیره، این مقداری که روایت این را می رساند عدم اعاده است به واسطه سجده واحده. ما این مقدار می خواهیم ثابت کنیم یعنی به واسطه لاتعداد صغیر ما می خواهیم تخصیص بزنیم آن لاتعداد کبیر را یا تقیید بزنیم. یعنی لاتعداد کبیر اطلاق دارد یا اطلاق ندارد ما می گوئیم

اجمال دارد. یا اینکه بگوییم اطلاق دارد، با آن لاتعاد  
صغیر ما تقید اطلاق لاتعاد کبیر را می‌زنیم یعنی  
لاتعاد کبیر شامل می‌شود سجدتین را و سجده را،  
لاتعاد صغیر می‌آید در اینجا سجده واحد را  
برمی‌دارد می‌گوید نه، در صورتی که مصلی سجده  
واحد را ناقص یا زائد اتیان کرد در این صورت لاتعاد  
صغیر می‌آید می‌گوید آن سجده زائد داخل در  
مستثنی نیست بلکه داخل در مستثنی منه است و  
لاتعاد شامل آن می‌شود، خب در اینجا ما همین را  
می‌گوییم. آن وقت ما در مورد لاتعاد کبیر می‌گوییم  
اگر از روی سهو و نسیان فرض کنید که یک  
سجده‌ای را انجام داد در مستثنی منه، در مورد لاتعاد  
والّا من خمسه، آن در مورد لاتعاد می‌گوییم که خب  
در آنجا اگر سهواً یا نسیاناً انجام ندهد، در آنجا حکم  
برداشته می‌شود. ما دیگر نباید در اینجا بیاییم سراغ  
لاتعاد صغیر. این مقداری که لاتعاد صغیر برمی‌دارد  
سجده واحد را برمی‌دارد حالا بحث از این که سهو  
دارد یا سهو ندارد، این به لاتعاد صغیر مربوط نیست  
این به مستثنای ما در لاتعاد کبیر مربوط است، در  
آنجا باید بحث کنیم که آیا کیفیت اتیان اجزاء صلاة

چه رکنیه چه غیر رکنیه، نحوه اتیانش به سهو و نسیان به چه کیفیت است؟ آیا عن علم که مبتنی بر علم خلاف است آیا در آنجا اطلاق سهو می شود بر این یا اطلاق نمی شود؟ آن وقت در آنجا بحث می کنیم نباید اصلاً بحث در لاتعاد صغیر کنیم. آوردن بحث در لاتعاد صغیر در اینجا خلاف خواهد بود. پس بنابراین در اینجا این فتوای مشهور در غیر محل آن است و اگر شخصی بعد از سجده واحده متذکر به عدم رکوع شود باید برگردد و رکوع انجام بدهد و بعد سجده واحده را انجام دهد. این یک بحث که تمام شد.

مسأله دیگر که در اینجا هست این است که فرض کنید که در مورد قیود این رکوع و سجود، اذکار این یا فرض کنید که در مورد شرایط این مثل طهارت و نجاست و اینها، آیا باید این را داخل در مستثنی قرار بدهیم یا داخل در مستثنی منه؟ یعنی اگر فرض کنید که رکوع را انجام داد اما دستش را روی رکت الرجز در اینجا قرار نداد یا فرض کنید که من باب مثال رکوع را انجام داد و ذکر رکوع را این انجام

نداد، این در اینجا چه است؟ یا مثلاً فرض کنید که سجده را در یک موضعی انجام داد که آن موضع موضع نجس است، طهارت خبثیه هست در آن موضع، مہری را کہ آن مہر را گذاشته آن مہر مہر متنجسی بوده، از شرایط سجده طہارت مواضع سجده است کہ بایستی طاهر باشد و اینها، خب این در اینجا چه باید بکند؟ اجزاء و شرایط، مقوم این جزء نیستند از باب اجزاء حدیہ، آنچه کہ از باب اجزاء حدیہ مقوم برای جزء است آن عبارت است از همان کیفیتی کہ عرف این را رکوع می داند، خم شدن و انحناء تا هنگامی کہ این دست بہ رقبہ برسد یا اینکه فرض کنید کہ انحناء در جلوس تا وقتی کہ جبہ بہ ارض برسد. این اجزاء و حدیہ برای این ارکان در اینجا هستند. اما شرایط دیگر دخالتی در اجزاء حدیہ ندارد، بہ عبارت دیگر مقوم نیست بلکہ شرایط، اینها شرایط صحت هستند. و وقتی کہ مصلی این شرایط صحت را اتیان نکرد نہ تعمداً بلکہ نسیاناً و سهواً، خب این داخل در مستثنی منہ است و همان لاتعداد شامل این اجزاء و شرایط خواهد بود.

نکته‌ای کہ در اینجا هست این است کہ - و این

نکته را در سایر موارد هم ما مشاهده می‌کنیم - ما در خیلی از روایات یا ادله، لسان دلیل لسان حصر است یا لسان استثناء است. در لسان حصر و لسان استثناء این مساله هست که استفاده حصریت یا استفاده حصریت احکام بر این موضوع باید در اینجا بشود اما در بعضی از موارد ما می‌بینیم که استفاده حصریت نمی‌شود و این خلاف بلاغت است مگر اینکه شارع...

...مهمی باشد که خواسته این مطلب را برساند.

فرض کنید که من باب مثال نظیرش در آیه حلیت و

اینها است **قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى**

**طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ**

**خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ**

**غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾** (الأنعام،

﴿١٤٥﴾ خب در اینجا ما قطعاً می‌دانیم که در شرع

مواردی هست که خارج از این مستثنی است **قُلْ لَا**

**أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا** ما خیلی از محرّمات

داریم سباع، وحوش، اینها **إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا**

**مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ** که نیست، حتی اصلاً در این

آیه کلب هم نیامده با اینکه کلب اصلاً نجس العین

است، و حوش نجس العین نیستند لذا با تزکیه سباع و وحوش و اینها مذکامی شوند حالا آن اتیان صلاة در جلد و در اجزای حیوان غیر مأكول اللحم یک مطلب دیگر است قبول تزکیه و طهارت یک مسأله دیگر است، آن یک مطلب دیگر است. فرض کنید که شما اگر یک شیری را، یک اسدی را تزکیه کنید این میتة نیست. اگر دست شما با پوست آن حیوان اصابت کند این میتة نیست این طاهر است حالا صلاة با این جلد یک مطلب دیگر است، این دو مطلب با هم فرق می کند. ولی صحبت در این است که در این آیه آمده **قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ خَب حَتَّى كَلَب رَا** در این آیه ذکر نکرده در حالی که کلب دیگر قطعاً مورد [برای اجتناب] هست. استفاده‌ای که در اینجا می شود مثل اینکه عنایت شارع است به این موارد، چرا؟ چون در اینجا در آن موقع - البته خب بعضی ها هم خواستند این مطلب را به یک نحوی بیان کنند، به یک قسمی خواستند بیان کنند - از **عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ** خواستند استفاده کنند که این قید و عنوان **عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ**

اصلاً کلب را خارج می‌کند چون کسی کلب را نمی‌آید بخورد! کسی فرض کنید که بیاید سگ بخورد! یعنی این که اصلاً خروج موضوعی دارد در اینجا یا اینکه فرض کنید که ما اینجا نحوه دیگری بیان کنیم یعنی تکمیل کنیم به اینکه شارع در اینجا دارد خطاب با نصارا می‌کند، یا به مشرکین **قُلْ لَا أَجِدُ** در اینجا آنچه که مدنظر هست برای آنها این سه جهت هست، این سه جهتی که خیلی مهم است، که خب نصارا لحم خنزیر می‌خوردند ولی نصارا کلب نمی‌خورند یا مثلاً خون، اینها مبالاتی ندارند به اینکه خون حیوانات را آب نکشند و با همان سر حیوان را می‌برند یا خفه کنند آن حیوان را به یک نحوی که موجب اماتۀ آن شود و بعد همان را به همان کیفیت بخورند. خب طبعاً دم هم در این حیوان هست دیگر. یا میتۀ را هم هیچ اشکالی آنها نمی‌کنند که به یک نحوی غیر از ذبح شرعی، این حیوان بمیرد نه اینکه حالا یک حیوانی که بمیرد بعد از یک ماه بیایند بخورند که این حیوان به طور کلی اصلاً متعفن شده باشد، نه، آنچه که میتۀ بر آن صدق می‌کند ولو به غیر ذبح شرعی، اینها مواردی است که قابل اکل است یعنی می‌شود اینها را خورد، شارع

روی اینها نظر دارد، خصوص اینها، یعنی در مقام عنایت به موضوع، شارع می گوید **قُلْ لَا أَجِدُ... إِلَّا...** البته آن مواردی که خودش خارج است، فرض کنید شارع بیاید بگوید که قل لا اجد علی طاعم الا عن یکون دما او تراباً خب کسی تراب که نمی خورد، خاک کسی نمی خورد، مثلاً او حدیداً کسی بیاید آهن گاز بزند فرض کنید که بخورد! دیگر آهن را کسی نمی آید بخورد که حالا شارع بیاید... یا درخت بیاید بخورد فرض کنید چوب درخت را...! این اصلاً از بلاغت خارج است خروج موضوعی دارد که شارع بیاید همه موارد را بخواهد ذکر کند. در اینجا اختلاف در روایتی که هست دارد که لاتعاد الصلاة الا من خمس الوقت و القبلة و الطهور و الركوع و السجود. خب بیان یک همچین حکمی به عنوان مستثنی و مستثنی منه، این افاده حصر می کند لاتعاد الا...، خب این قضیه چیست؟ در حالی که ما می بینیم اجماعی است که همه فقهاء فتوا دادند، اجماعی است بر اینکه چهار رکن دیگر هم مبطل صلاة است، یکی نیت است و یکی تکبیرة الاحرام است و یکی قیام در تکبیرة الاحرام و همین طور قیام قبل از رکوع، این است، خب این چه است؟ لذا بعضی ها آمدند جمع بین این روایت و

اینها را کردند گفتند خب این اشکال ندارد، هر دو مثبتین هستند. خب در این روایات پنج مورد، خمسة موارد، ذکر می شود در روایات دیگر چهار مورد دیگر اضافه می شود. روایاتی که در مورد نیت است و یا راجع به تکبیرة الاحرام است و اینها. پس بنابراین لاتعاد الصلاة الا من تسعه می شود، پنج مورد این موارد است که ذکر شد و اربعة موارد هم برای نیت و اینها می شود.

ولی ظاهر این است که این خلاف حمل است به جهت اینکه لاتعاد وقتی که می آید، لاتعاد الا...، دلیلی ندارد که امام علیه السلام بیاید به خاطر عنایتی یا چیزی یا یک مساله ای، دلیلی که بیاید این پنج تا را نقل کند، این خمسة موارد را، به چه دلیلی؟ یعنی چه دلیلی در اینجا هست که...؟ حالا در مورد **قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ خَب** در آنجا عنایت روی خصوص اینجا هست و مشخص است که تراب یا کلب یا وحوش، کسی این کارها را انجام نمی دهد و آیه هم بر خصوصیت مورد آمده. اما در این موارد اصلاً دلیلی ما نداریم، یعنی روی چه حسابی امام علیه السلام بیاید استثنا کند فقط این خمسة موارد را در حالی که اربعة

موارد دیگر موجود است؟ روی چه حسابی؟ مگر  
 اینکه ما در اینجا این استفاده را کنیم که بله این  
 خمسة موارد صحیح است، امام علیه السلام واقعاً  
 منظورشان همین خمسة موارد است و آن چهار مورد  
 دیگر خروج موضوعی دارد، اولاً کسی که نیت  
 نداشته باشد، اصلاً عبادت بدون نیت می‌شود؟  
 عبادت بدون نیت نمی‌شود. فرض کنید یک کسی  
 بدون نیت به جای نماز بیاید ورزش کند، خب این  
 نیت ورزش داشته باشد! خب نماز باطل است اصلاً.  
 یا اینکه اصلاً به جای نیتی که برای نماز صبح  
 می‌خواهد بکند نیت نماز لیلۃ الدفن را بکند! بگوید  
 حالا ما قضای نماز لیلۃ الدفن را صبح انجام  
 می‌دهیم! هنوز نکیر و منکر نرفتند سراغش، مثلاً  
 دیشب دفنش کردند تا اذان صبح باقی است، ما الان  
 انجام بدهیم مثلاً هنوز دارند از او سوال و جواب  
 می‌کنند! هنوز دارند مَن رَبُّکَ می‌گویند مَن نَبِیکَ  
 می‌گویند هنوز نکیر و منکر بالای سرش هستند...!  
 خب اینکه نماز صبح نیست، نیت نماز لیلۃ الدفن  
 کرده. نیت نماز لیلۃ الدفن که به نماز صبح ربطی  
 ندارد، خب این اصلاً معلوم است که خروج  
 موضوعی دارد. معنی ندارد امام علیه السلام بیاید  
 بگوید آقا در مورد نیت فرض کنید که اگر نیت یک

نماز دیگر کردی این نماز تو لاتعاد الصلاة است!  
لاتعاد الصلاة دیگر ما نداریم. عبادتی که نیت ندارد  
آن عبادت صلاة نیست، خروج موضوعی دارد.

یا اینکه فرض کنید که در مورد تکبیرة الاحرام  
که اصلاً تکبیر حکم رکن صلاة را دارد یعنی جزء  
مقوم صلاة است. روایاتی که در مورد تکبیر آمده  
است اوله التکبیر و آخره التسليم اینکه در مورد  
صلاة است این است که اصلاً بنای صلاة بر تکبیر  
است. کسی که تکبیر نگوید اصلاً داخل در نماز  
نشده. روایات این را می‌رسانند. این هم خروج  
موضوعی دارد.

و اما در مورد قیام قبل از رکوع، خب تحقق  
رکوع با این قیام است. فرض کنید که در مورد  
سجود آیا سجود قبل حالة الى حالة آیا اصلاً سجود  
محقق می‌شود؟ شما در سجده هستید بخواهید  
سجده مجدداً انجام بدهید خب باید سر از سجده  
بردارید بنشینید دوباره سجده کنید دیگر، در حال  
سجده که سجده مجدداً معنا ندارد. در سجده، انسان  
باید یا از جلوس سجده کند یا از قیام سجده کند،  
هر دو، چطور اینکه مستحب است مصلی وقتی که  
می‌خواهد بعد از رکوع سجده کند کالجمل ... حالا

عبارتش را فراموش کردم، آن شتری که پایش را می‌بندند که وقتی که می‌بندند یک مرتبه این شتر، این جمل از حال قیام یک بار به سجده می‌افتد، مستحب است که انسان اینطور به سجده برود نه اینکه مصلی بنشیند و بعد از جلوس به سجده برود، نه، از حال قیام یک مرتبه خود را بیاندازد، ساقط کند به زمین در حال سجده و اینها. حالا در هر صورت فرق نمی‌کند این سجده چه از حال قیام باشد یا از حال سجده باشد این باید یک حال قبل داشته باشد. خوب حالا با این حساب، رکوع به چه کیفیت است؟ کسی که می‌خواهد رکوع انجام بدهد، فرض کنید که نشسته، این کسی که نشسته می‌خواهد از حال جلوس بلند شود آیا می‌ایستد و رکوع می‌کند یا همین طور دولا دولا بالا بیاید و رکوع کند؟ این طور که کسی رکوع نمی‌کند. یعنی قیام قبل از رکوع ملازم با مفهوم رکوع است اینکه در بعضی جاها می‌بینیم که می‌گویند این [قیام]، از ماهیت رکوع جدا است! نه! این طور نیست. این یک لازمه ملصق به این ماهیت است یعنی شخص از حال سجده که همین طوری دولا دولا نمی‌آید از پایین! دیدید بعضی اوقات فیلم را برمی‌گردانند چطوری می‌شود! مثلاً

شخص وقتی می‌رود رکوع حالا بخواند این فیلم برگردد از حال سجده یک دفعه این طوری می‌آید بالا! اینکه رکوع نیست. پس قیام قبل از رکوع هم جزو صلاة است.

فقط می‌ماند همین قیام در حال تکبیرة الاحرام. قیام در حال تکبیرة الاحرام را ما نمی‌توانیم، حالا در مورد این قضیه فردا من می‌آیم روایاتش را می‌خوانم، آیا ما قیام قبل از تکبیر را داخل و لازمه ملصق به تکبیر باید بدانیم که حتی این خروج موضوعی از لاتعداد داشته باشد از مستثنی یا نه اینطور نیست؟ این را انشاءالله دیگر بحثش را فردا می‌کنیم. اگر الان روایات را بخوایم بیاوریم طول می‌کشد.

سؤال: استماع آیات سور عزائم [از بلندگو و اینها] فرمودید که سجده دارد دیگر؟

جواب: بله و خوب دارد

سؤال: در خیابان وقتی از مآذنه‌ها می‌شنویم باید سجده کنیم؟

جواب: بله باید سجده کنیم.

سؤال: گوشمان را بگیریم اشکال ندارد؟

جواب: حالا گوش را بگیرد عیب ندارد، اشکال ندارد. ولی اگر استماع باشد باید سجده کنید. اگر انسان نمی‌تواند مهری را بردارد، به حال سجده برود و پیشانی را بگذارد روی زمین.

سؤال: اگر به گوش انسان بخورد بدون توجه (سمع) باز هم باید سجده کند یا فقط در صورت استماع (گوش دادن با توجه) سجده واجب است؟

جواب: فرق نمی‌کند. هیچ فرق نمی‌کند. یک وقتی انسان توجه می‌کند این را می‌گویند استماع. سماع این است که بالاخره انسان متوجه می‌شود. یک وقتی نه، فرض کنید که یک شخص متوجه یک جاهای دیگر است بعد یک شخصی دارد آیه سجده می‌خواند، این شخص دارد یک کاری می‌کند اصلاً حالیش نیست. فرض کنید که مشغول یک کاری است، یک صنعتی، یک... و یک شخصی هم آیه سجده می‌خواند، این اصلاً متوجه نمی‌شود، در اینجا نه، این سجده نمی‌خواهد.

سؤال: اینجا که حکمی نیامده چون موضوع در اینجا نیست.

جواب: نه بعداً اگر بفهمد. بعداً بگويد که من در

اينجا آيه سجده خواندم تو حالت نبود، می گويد

می خواستی...،

سؤال: ...؟

جواب: بله؟ ما طبيعت مطلقه آوردیم، صنف

خاصی نیست...

اللهم صل على محمد و آل محمد